

معماری اسلامی نیازمند تربیت معماران آشنا به علوم اجتماعی و دینی است. چند سالی می شود که گلابه اهل فرهنگ از نوع ساخت و ساز بناها در سطح کشور و به خصوص شهر مشهد با شیب زیادی اوج می گیرد. اصل گلابه هم این است که چرا معماران و شهرسازان ساخت و سازهای خود را با الگوهای بومی مطابقت نمی دهند.

«آیا می توان از لابه لای مؤلفه های بومی حوزه معماری، الگوی مناسبی برای ساخت و ساز تعریف کرد؟» با این سؤال به سراغ مدیر دفتر پژوهش های اجتماعی معاونت فرهنگی شهرداری مشهد می رویم تا نظر وی را در این خصوص جویا شویم. هادی عرفان که می توان او را از صاحب نظران این حوزه دانست، صحبت های زیادی در این زمینه دارد که بخشی از آن در ادامه می آید.

آیا ایجاد یک الگوی بومی و وفاداری به آن، فقط در کشور ما مطرح است یا تمام کشورهای جهان چنین دغدغه ای دارند؟ معماری زمینه گرا که امروز از پارادایم های معماری روز دنیاست، به همین مسئله اشاره دارد. یک معمار چینی وقتی طراحی هرم شیشه ای موزه لوور را بر عهده می گیرد از یک سبک پیروی می کند، ولی وقتی طراحی موزه هنرهای اسلامی قطر را انجام می دهد به سبک دیگری کار می کند. بنابراین اینکه بگوییم معماری بومی در سایر نقاط جهان نداریم، صحیح نیست. ما معماری بومی را در هند و حتی آفریقا هم داریم؛ پس ایران هم می تواند بستر ساز یکی از گفتمان های معماری بومی باشد.

علاوه بر این، یک نبرد جهانی وجود دارد و می شود گفت که دو سر این نبرد، رقابت و دعوا در جهان، ما و غرب هستیم نه به عنوان مثال چین و غرب. این مسئله الزام تولید نسخه معماری بومی را برای ما بیشتر می کند. به خصوص که الان بعد از انقلاب های منطقه ای و بیداری اسلامی در کشورهای خاورمیانه، این کشورها به دنبال الماهم گیری از نسخه هایی هستند که در این سال ها در ایران تولید شده است. به طور مثال می بینیم که دولت افغانستان در ساختار اداری شباهت زیادی به کشور ما دارد؛ عراق هم همین طور. این مسئله نشان می دهد که ما باید در حوزه معماری هم تولید داشته باشیم؛ آنچنان که در سینما، رمان و شعر داریم.

پس نگاه شما به سمت تولید علم در حوزه معماری است؟

ما دست کم در خاورمیانه کشوری الماهم بخش هستیم. یعنی معماری ما در گذشته ثابت کرده و امروز هم شرایط خاص اجتماعی سیاسی می طلبد که ما در این حوزه حرف های کاملا بومی متناسب با آرمان های انقلاب اسلامی و پیشینه تمدنی ایرانی اسلامی داشته باشیم.

این الگوی بومی، ایرانی است یا اسلامی؟

من اعتقاد به الگوی ایرانی اسلامی دارم و نمی توانم بپذیرم که این دو از همدیگر تفکیک پذیر هستند؛ البته الگوی ایرانی اسلامی یکی از گونه های الگوی اسلامی است، اما این ها از همدیگر تفکیک پذیر نیستند.

فرض کنیم ما به تعریف الگوی بومی متناسب با فرهنگمان دست یافتیم؛ این الگو چه مولفه هایی از معماری و شهرسازی را مشخص می کند؟

نکته همین جا است ما در ترجمه خواسته های خود و تبدیل آن ها به برنامه عملیاتی آموزش معماری دچار مشکل هستیم؛ به عنوان مثال ما الان فقط در مشهد حدود 10 هزار دانشجوی معماری در مقاطع مختلف داریم ولی ظرفیت سازمان نظام مهندسی استان خراسان نزدیک به 4 هزار مهندس با حق امضا است. یعنی ما 5/2 برابر ظرفیت نظام مهندسی فقط دانشجوی در حال تحصیل داریم.

این را با میانگین جهانی مقایسه کنید؛ به عنوان مثال استان آنتاریو در کانادا با 12 میلیون نفر جمعیت، 3 هزار معمار دارد ولی ما در مشهد با 3 میلیون نفر جمعیت حداقل 10 هزار نفر مشغول به تحصیل در رشته معماری داریم. 4 هزار نفر از این معمارها در مقطع کارشناسی درس می خوانند که یعنی بدون شک تا چهار سال بعد وارد بازار می شوند. این نشان می دهد که آموزش معماری دست کم در ظاهر خیلی هدفمند نیست و شاید نگاهی تجاری پشت آن وجود دارد؛ یعنی هزینه های زیاد تحصیل باعث می شود که موسسه های آموزش عالی به داشتن این رشته درسی تمایل داشته باشند. آیا واقعا نیاز ما به معماری این قدر زیاد است؟

در همین آموزش ها هم باید وزن آموزش های بومی مشخص شود. الان یک دانشجوی در طول دوره کارشناسی فقط چهار واحد معماری اسلامی می خواند، آن هم به صورت نظری.

ورود به این حوزه و سامان دهی آن بر عهده چه نهادی است؟

همان طور که بیان شد یک خلأ در حوزه آموزش وجود دارد که رفع آن بر عهده نهادهای علمی کشور است. این نهادها باید مدل، نحوه آموزش و متون درسی بومی تعریف کنند؛ البته در رشته معماری متون به تنهایی نقش تعیین کننده ای ندارند. چون روش استاد و شاگردی و کار عملی هنوز به صورت جدی در حوزه آکادمیک وارد نشده است. به طور مثال دانشجوی نحوه زدن طاق را نمی آموزد یا یک ایزوگام را خودش انجام نمی دهد؛ از طرفی، تنها رشته ای که در این حوزه ها حرف دارد، معماری است.

پس با تعریف شما، ما نه تنها در تدوین الگوی بومی موفق نبوده‌ایم، بلکه در حوزه آموزش هم اشکالات ساختاری زیادی داریم.

یک خلأ دیگر را هم اضافه کنید؛ آن هم اینکه ما در نگاه کلان، دست کم شش، هفت مدعی معماری اسلامی داریم. مدعیانی که گاه حرف‌هایی متضاد یا دست کم متناقض دارند؛ یعنی به یک تعریف واحد نرسیده‌ایم. از بحث آموزش که بگذریم، به نظر می‌رسد در زمینه اجرا هم این دغدغه در جایگاه کلان وجود ندارد؛ یعنی خود نهادهای دولتی ملزم به رعایت اصول معماری اسلامی در ساختمان‌های خود نیستند. در نهادهای مختلف متفاوت است. مثلاً در نوسازی مدارس این تقید وجود دارد، اما برخی نهادها این دغدغه‌ها را ندارند. به طور مثال شورای عالی معماری و شهرسازی در سال 89 مصوبه‌ای در مورد نهادهای ساختمان‌ها داشت که نوعی از نهادهای مصنوعی با عنوان آلمکابوند را برای نهادهای دولتی ممنوع کرد، ولی در همین شهر مشهد بعد از سال 89 چند اداره از همین نما استفاده کرد و نماینده شورای عالی معماری و شهرسازی یعنی اداره مسکن و شهرسازی استان، هیچ اعتراضی نکرد. این نکات نشان می‌دهد که برای اجرای همین دستورالعمل‌ها هم سخت‌گیری وجود ندارد. در حوزه شهرسازی چطور؟ عامه مردم دست کم ذهنیتی درباره معماری اسلامی دارند، اما آیا ما الگویی برای شهرسازی اسلامی داریم؟

شهرسازی تقریباً یک رشته نخبگانی است. در تمام جهان هم شهرسازی را به شدت هم‌نشین با سیاست می‌دانند، یعنی در کشورهای اروپایی قبل از خواندن شهرسازی باید علوم سیاسی و معماری بخوانید. می‌دانند که تصمیم‌های شهرسازانه با سیاست و اقتصاد و با لایه‌های قدرت گره خورده است. پس توجه به حوزه شهرسازی بدون توجه به کانون‌های قدرت، نشدنی است. از سوی دیگر شهرسازی ما خیلی تبلیغ نشده است؛ به طور مثال ما در مشهد کوچه چهارباغ را داریم، قدیمی‌ترین نمونه چهارباغ در داخل ایران. این فضا در مشهد بیش از صد سال از چهارباغ اصفهان قدیمی‌تر است. ولی ببینید که چقدر روی این حوزه کار شده است؟

پس معتقدید که الگوی بومی ما در شهرسازی هم نمونه‌هایی دارد. امروز این الگو چقدر در شهرسازی ما نمود دارد؟ این پاسخ نیاز به بررسی تاریخی دارد. ما بعد از یک دوره جدایی، از دوره تیموری دوباره با غرب آشنا شدیم. در این دوره کسانی مثل کلاویخو وارد ایران شدند، ولی هنوز اثرگذاری نداشتند. در دوره صفویه کم‌کم اثرگذاری‌ها آغاز شد. یعنی مولفه‌های معماری و شهرسازی غربی آرام آرام وارد معماری و شهرسازی ما شد؛ نمونه‌اش هم میدان نقش جهان اصفهان است. ما پیش از آن، مولفه میدان را در شهرسازی خودمان نداشتیم. میدان یک مولفه وارداتی است که ریشه در معماری یونان دارد.

المبته این نتیجه یافته‌های من است و ممکن است بعضی از پژوهشگران با این مطلب موافق نباشند. نظر من این است که این نتیجه آشنایی ما با غرب است. چون کارکرد اجتماعی مولفه میدان در گذشته بر عهده حمام‌ها و بازارها بوده است. این آشنایی ما و غرب تا دوره صفویه به صورت تعاملی بود. در دوره قاجار سرعت تعامل از سمت غرب بیشتر شد، اما باز هم معماری بومی سعی کرد الگوهای غربی را در خود هضم کند؛ به طور مثال وجود عنصر ساعت به عنوان المان در فضای معماری از این دوره آغاز شد؛ البته ساعت به عنوان یک ابزار مکانیکی کوچک. بعد از دوره قاجار هم کم‌کم قدرت ما در این تعامل کمتر شد تا به شکل خودبختگی در برابر غرب در آمد.

تا اینجا آسیب را بررسی کردیم؛ راهکار تعریف این الگوی بومی چیست؟ باید ببینیم که چطور بناهایی مثل مسجد گوهرشاد یا مدرسه غیاثیه خلق شده‌اند؛ برگردیم و به زیرساخت و بستر تاریخی تولد این بناها توجه کنیم؛ در دوره ساخت این بناها در درجه اول، گفتمان غالب سیاسی می‌داند از معماری چه می‌خواهد. علاوه بر این پارادایم غالب معماری یک پارادایم قوی و واحد است؛ مشتت نیست.

نکته سوم و بااهمیت هم پرورش معمار است. باید ببینیم که قوام‌المدین‌ها و غیاث‌المدین‌ها چطور پرورش پیدا می‌کنند و معمار می‌شوند؛ به طوری که هم سلوک عرفانی دارند و هم هنر به صورت سینه‌به‌سینه به آن‌ها منتقل می‌شود. این افراد دیگر نقشه کش نیستند، بلکه هم هنرمندند و هم حکیم.

المبته شاید بستر تربیت این افراد در شرایط کنونی فراهم نباشد؟

این جزئی‌نگری علوم در غرب به ما آسیب زده است. ممکن است شما در نظام آموزشی خود معماری تربیت کنید که هیچ چیزی از علوم دینی و اجتماعی نداند. این در تمدن ما سابقه ندارد. یعنی در قدیم معمار هم در علوم سازه‌ای و هم در علوم اجتماعی تبحر داشت و علاوه بر این فردی متشرع و گاه حکیم بود. معماری به پشتوانه فرهنگی نیاز دارد. معماران غربی هم هر خطی که می‌کشند یک پشتوانه فلسفی قوی دارد؛ کاملاً ارتباط فلسفه با معماری مشخص است. همان‌طور که فرمودید مکتب‌های فلسفی آن‌گونه که در هنر غرب تأثیرگذار است، در هنر و به خصوص معماری ما تأثیر نمی‌گذارد.

این مسئله در تمدن ما سابقه ندارد. شما به معماری دوره‌های تاریخی توجه کنید؛ به عنوان مثال در معماری سلجوقی،

خوارزمشاهی و مغول همه ساخت‌ها معنادار و مرتبط با فلسفه سیاسی است. چرا تناسبات معماری سلجوقی این قدر قدرتمندانه است؟ چون دقیقاً نگاه سیاسی قدرت‌خواه و قدرت‌طلب سلجوقی را در معماری مطرح می‌کند. شاید هم دوره کنونی معماری در کشور ما، ترجمه همین آشفتگی و سردرگمی فلسفی معماران باشد.
مسعود نبی دوست